ما تا مدرن شدن

گزارشی از نمایشگاه گروهی دانشجویان دانشگاه الزهرا

مجید نادری

فارغ از صدای اتوبوس ها، موتورها و ماشین هایی که به سرعت رد می شوند و صدایشان می ریزد اینطرف شیشه ها و حتی فارغ از صدای موسیقی کلاسیک یا سنتی که پخش می شود، نگاهت گم می شود توی رنگ ها؛ آبی، زرد، سبز، ارغوانی و... اما خودت را پشت شاخه ها توی رودخانه ها، پای آن سرو، در قله کوهی بلند و یا در نگاه زن ویلون به دست پیدا می کنی.

انگار که از این شهر شلوغ پر از دود، صدا، ترافیک، خستگی و... پرت شده باشی به یک دنیای دیگر. دنیایی که به نظر آشناست. دنیایی که فکر می کنی شاید زمانی آنجا بوده ای و دوباره پیدایش کرده باشی. گرچه این دنیا، دنیای خیال ۲۵ نقاش جوان است که به نظر دنیای همه آنها از یک جنس هستند. از جنس زندگی، عشق و احساسات.

شاید هم از جنس نسیم، ترانه، حباب و یا از جنس امید، آرزو، خستگی، آب و...

نمی دانم، فقط احساس می کنم که هرچه هست اینجایی نیست. به رغم غریب بودنشان انگار که قرابتی عجیب با نگاه ها دارند که اینطور چشم ها را متوقف می کنند جلوی خودشان. انگار که حرف می زنند، انگار که وقتی به آنها خیره می شوی چشمک می زنند و به آرامی تو را با خودشان می برند به ناکجا آبادی که پر از آبادی است، پر از رنگ، پر از حیات، پر از شادی، پر از پرواز و پر از...

اینجا نمایشگاه نقاشی گروهی دانشجویان فوق لیسانس دانشگاه الزهرا است. نمایشگاهی با حضور ۲۵ دانشجوی رشته نقاشی که هرکدام تعدادی از بهترین کارهایشان را در معرض دید قرار داده اند.

البته پایه برگزاری این نمایشگاه به چندین ماه پیش برمی گردد. وقتی که اساتید به بچه ها اعلام کردند که قرار است یک نمایشگاه گروهی داشته باشند.

همه مشغول کار شدند. چند ماه فرصت داشتند تا کارهایشان را به نمایشگاه برسانند. استاد محمد معمارزاده و استاد مینو اسدی نیز با دانشجویان همراه شدند تا همه با شور و شوق بیشتری کارهایشان را به این نمایشگاه دسته جمعی برسانند.

وقتی قرار است نمایشگاهی به صورت گروهی برگزار شود آن هم یک گروه ۲۵ نفری بالطبع همه با هم در ارتباط خواهند بود و نمایشگاه بهانه ای می شود تا بچه ها بیشتر همدیگر را ببینند و در جریان کارها قرار بگیرند.

این بار موضوع آزاد بود، البته به نوعی در ارتباط با انسان.

اساتید قبل از آغاز به کار نمایشگاه بهترین کارها را از هر دانشجو گزینش کردند تا مجموعه ای موفق در کنار هم قرار گیرد.

تقریباً از هر کس دو تا سه اثر به نمایشگاه راه یافت تا به مدت ۵ روز در معرض دید علاقه مندان قرار گیرد. شاید بتوان گفت این نمایشگاه که مراسم اختتامیه آن پنجشنبه گذشته بود با استقبال خوبی مواجه شد. مراسم افتتاحیه ساعت ۵ بعدازظهر برگزار شد، گرچه قبل از ساعت ۵ خیلی ها به گالری بهزاد آمده بودند. دانشجویان تا آمدن میهمانان فرصت داشتند تا از خودشان عکس یادگاری بگیرند. گاهی کنار تابلوهایشان می ایستادند و گاهی همراه با اساتید خودشان.

اغلب دانشجویانی که در این نمایشگاه گروهی کار داشتند سابق بر این در نمایشگاه های انفرادی یا گروهی دیگری نیز شرکت کرده بودند. اما این بار در نمایشگاهی شرکت کرده اند که ۲۵ نفر از هم دوره ای هایشان را می بینند و این فرصت را یافته اند تا کارهای خودشان را با تعداد کارهای زیادی مقایسه کنند.

شاید این موضوع مهم ترین حسن یک نمایشگاه گروهی باشد. توجه به سبکی که دیگران استفاده کرده اند می تواند برای خلق آثار بعدی مؤثر باشد. البته در این نمایشگاه اغلب کارها به صورت مدرن بود و بچه ها از فرصت آزاد بودن موضوع آنگونه که دوست داشتند استفاده کرده اند. آنها بیشتر به سبک های مدرن گرایش داشتند.

> پایه برگزاری این نمایشگاه به چندین ماه پیش برمی گردد. وقتی که اساتید به بچه ها اعلام کردند که قرار است یک نمایشگاه گروهی داشته باشند.

هرچند که آنها از این امکان ایجاد شده بسیار خوشحال بودند اما از طرف دیگر این دغدغه را داشتند که ممکن است مخاطب شناخت زیادی از نقاشی مدرن نداشته باشد.

هرچند که خودشان نیز در پاسخ به این دغدغه می گویند: باید خودمان به این نگاه برسیم و مخاطب را هم به آن برسانیم.

نتوانسته ایم مدرن شویم

سولماز کشاورزی یکی از دانشجویانی است که در این نمایشگاه شرکت کرده و سه کار برای گالری آورده است. کارهای سولماز در آن نمایشگاه چون کارهای قبلی اش موضوع زن را دنبال می کرد. خودش تابلویی که یک زن در حال نواختن ویلون است را بیشتر دوست دارد.

سولماز می گوید: مسأله مهم زندگی من زن است و همیشه تلاش کرده ام در کارهایم این موضوع را نشان دهم.

این نقاش جوان که تاکنون در ۴ نمایشگاه گروهی شرکت داشته و یکبار هم نمایشگاه انفرادی برگزار کرده است در مورد آثارش و این نمایشگاه گروهی می گوید: در جامعه امروز ایران می بینیم زندگی با شکل مدرن به خود گرفته اند، لوازم وتجهیزاتی که استفاده می کنیم هم مدرن هستند اما خودمان نتوانسته ایم مدرن شویم و چنین نگاهی به زندگی نداریم. او معتقد است هنرمندان نقش بسیار مهمی در ایجاد درک و شناخت مردم از دنیای مدرن دارند هرچند که فرصت کمی به آنها داده می شود.

سولماز می گوید: نمایشگاه های گروهی خواه ناخواه این فرصت را دارند تا مخاطب بیشتری نسبت به نمایشگاه های انفرادی داشته باشند. گرچه تعداد کارهای محدودی از هر دانشجو ارائه شده اما این فرصت به واسطه گروهی بودن نمایشگاه ایجاد می شود که با مخاطبان بیشتری ارتباط بگیرد.

این نقاش جوان تلاش نموده تا در آثارش از جایگاه واقعی زن بگوید و سعی می کند با شرکت در نمایشگاه های مختلف و با تغییر دادن مسیر کارهایش موفق تر باشد.

آشنا کردن نگاه با هنر

اغلب گالری های نقاشی و حتی خیلی از نمایشگاه های هنری دیگر در سکوت برگزار می شوند و معمولاً مخاطب گالری ها و نمایشگاه ها کسانی هستند که به نوعی در ارتباط با آن هنر هستند.

افتتاحیه نمایشگاه نقاشی های دانشجویان دانشگاه الزهرا با استقبال نسبتاً خوبی مواجه می شود. گرچه اغلب کسانی که وارد گالری می شوند از دوستان و آشنایان دانشجویان هستند اما همین آمدن و رفتن ها نتایج خوبی می تواند داشته باشد که مهم ترین آنها آشنا کردن نگاه ها با هنر است.

آنی آرزومان یکی دیگر از دانشجویان دانشگاه الزهرا است که کارهای او نیز در گالری بهزاد روی دیوار آویزان هستند.

آنی هم معتقد است مردم هنر مدرن را نمی فهمند و باید آنها را به این نگاه نزدیک کنیم.

او معتقد است باید بهانه های ارتباط بصری مردم با هنر مدرن را برقرار کنیم. مثلا نقاشی های دیواری شهرها می توانند رنگ و بوی دیگری به خود بگیرند و یا اینکه تبلیغات بیشتری در خصوص گالری ها صورت گیرد. آنی از نمایشگاه هنرهای مدرن یاد می کند که مورد استقبال مردم واقع شد و خیلی ها هم توانستند با آن ارتباط بگیرند. این نقاش جوان که تاکنون در ۳ نمایشگاه شرکت کرده، این بار برای خلق آثارش از نقاشی های انجیل مقدس الهام گرفته است.

همه اتفاق ها روی بوم

نیکو طهماسبی دیگر نقاش جوانی است که دوتا از کارهایش را به گالری آورده.

نیکو معتقد است نگاه بچه ها و آثارشان در کنار هم مجموعه خوبی را تشکیل داده است و کارهای جمعی زمینه تکامل هنر بچه ها و سیر صعودی ایجاد می کند. او می گوید: انجام کار گروهی مشکلات خاص خودش را دارد. این که بچه ها باید با هم در ارتباط باشند، همه به موقع کارها را برسانند و البته محاسن زیادی هم دارد. شاید مهم ترین آنها این باشد که نتیجه کار به نام یک مجموعه تمام می شود.

نیکو در کارهایش به صعود و نزول انسان در مسیر زندگی توجه دارد. استفاده از رنگ های گرم و تکنیک خاص خود او و همچنین بهره گیری از بافت برجسته در کارها باعث شده تا کارهای نیکو متفاوت با دیگر کارها باشد.

نیکو اعتقاد دارد زندگی گنگ است و فهم آن کار سختی به نظر می رسد. شاید به همین دلیل است که به راحتی نمی توان با آثار او ارتباط گرفت.

او می گوید: همانطور که خیلی از ما نمی دانیم در زندگی به کجا خواهیم رسید من هم در آثارم معمولاً اتود نمی زنم و معمولاً شروع به کار می کنم تا ببینم به کجا می رسم. شاید از یک دایره شروع کنم و به یک مربع برسم.

می گوید: بوم برای من مثل زندگی است و سعی می کنم اتفاق هایم را روی بوم شکل دهم و قبل از آن خیلی فکر نمی کنم. این هنرمند جوان در انتها می گوید: متأسفانه این روزها امضای پای کار مهم شده است و این اتفاق امکان مطرح شدن خیلی ها را نمی دهد، هر چقدر هم که کارشان خوب باشد.

خیلی سخت است

مرضیه طهمورثی در دبیرستان رشته ریاضی فیزیک خوانده تا خودش را به علاقه خانواده اش نزدیک کند و مهندس شود اما از آنجایی که همیشه علاقه مند نقاشی بوده است سر از دانشگاه هنر و رشته نقاشی درمی آورد.

او می گوید: خیلی از رشته ها را تجربه کردم، تئاتر، آب رنگ و... اما نقاشی تا حدودی توانست جواب بدهد. هر چند که هنوز هم فکر می کنم نتوانسته ام خیلی پاسخگوی نیازم باشم. مرضیه می گوید: با نقاشی سعی می کنم حرف هایم را بزنم گرچه ارتباط گرفتن با مخاطب کار سختی است.

او تصور می کند یک هنرمند باید کارش را درست انجام بدهد و حرف خود را بزند و بخش دیگر نیز مربوط به مخاطب است تا حرف هنرمند را و اثر او را درک کند و متوجه مقصود او شود.

در کارهای مرضیه نیز انسان حضور دارد و او با استفاده از فیگورها سعی کرده آثارش را متفاوت کند.

او هم از وضعیت موجود در خصوص دانشجویان رشته هنر گله مند است و می گوید: شاید مطرح کردن این وضعیت خیلی جالب توجه نباشد اما جای تأسف است که برای پیشرفت و مطرح شدن باید عضو گروه یا دسته ای بود و خیلی وقت ها باید چشم ها را بست.

مرضیه می گوید: شاید ارائه کارهای گروهی بتواند بسیار تأثیرگذار باشد تا آنجا که خیلی از تعصب ها و باندبازی ها از بین برود.

داستان تو

نیمکت های شکسته

ستون «داستان تو» متعلق به قصه های شماست. می توانید داستانهایتان را به آدرس روزنامه ایران (صفحه جوان) بفرستید. قصه هایتان را روی یک طرف کاغذ وخوانا بنویسید. ممنون می شویم اگر بیوگرافی کوتاهی هم ضمیمه داستان کنید. این هفته داستانی از زهره ساده برایتان انتخاب کرده ایم. ساده، فارغ التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی است و به داستان نویسی علاقه دارد. ظاهراً رمانی نیز آماده چاپ دارد و طرح اولیه رمان بعدی اش را هم آماده کرده است.

داستان او را با هم می خوانیم:

***

عکس: خبرگزاری فارس

وقتی معلم با عصبانیت، از کلاس خارج شد و کلید را توی در چرخاند، کلاس، دیگر برایم کلاس نبود. یک زندان شده بود. هفت، هشت، بچه ای که با هم بودیم، همه شروع به التماس و گریه کردیم. مثل اینکه از در کلاس حاجت می خواستیم. نمی دانم، شاید معلم هنوز پشت در گوش ایستاده بود. اما من در عالم کودکی، ساکت و مبهوت، مانده بودم. نه حرف می زدم و نه گریه می کردم. فقط چشمم به در زندان - که نه - کلاس خشک شده بود. انگار، هنوز نتوانسته بودم این جریان را هضم کنم. ولی، چند دقیقه ای که گذشت، نه از معلم خبری شد ونه از دیگری، تا به فریادمان برسند. آن وقت بود که دیگر، بچه ها هم از التماس افتاده بودند و فقط روی نیمکتهایشان نشسته بودند وگریه می کردند. حالا دیگر، توانسته بودم قضیه را هضم کنم. تهدید معلم، جدی بود و این بار عملی شده بود. ما را زندانی کرده بود. اما جرم مان چه بود؟ یادم نیست. شاید درسمان را خوب حاضر نکرده بودیم؟ و یا سر کلاس شلوغ کرده بودیم؟! به هر حال ما، توی کلاس دوم (ب)، زندانی شده بودیم و این حبس تا کی ادامه می یافت؟...

چند دقیقه ای که گذشت، شاید ده دقیقه بیشتر نشده بود، مثل جرقه از جا پریدم و بالای پنجره ایستادم. پنجره را باز کردم، کمی انبطرف و آنطرف حیاط را نگاه کردم. خبری از کسی نبود. زمان، نزدیک غروب آفتاب بود و حیاط مدرسه، ساکت ساکت. یکی از بچه ها گفت: «چه کار می خوای کنی؟ مگه خانوم نگفت از جاتون تکان نخورید؟! »نگاه بی تفاوتی به همکلاسیم کردم و دوباره، به حیاط خیره ماندم.»

این بار، گویی می خواستم ارتفاع پنجره تا زمین را تخمین بزنم. جست و مشقم دستش بود، همراه مادر بیرون آمد. سریع چادر مادر را گرفتم و خود را به او چسباندم. معلم که ترس فوق العاده مرا دیده بود دستم را گرفت، کمی به سمت خودش کشید و سپس روی زانوهایش پایین آمد. صورتش طوری به صورتم نزدیک بود که نفسش به صورتم می خورد. ترسم بیشتر شد. کمی خودم را عقب کشیدم. معلم گفت: نترس عزیزم! نگاهی به مادر کرد و رو به من گفت: «چرا این کار رو کردی؟» بغض سه روزه ام ترکید و های های گریه کردم. معلم، دستی به سرم کشید و گفت: «فکر کردی شب توی کلاس نگهتون می داشتم؟ نه عزیزم، من می خواستم بچه ها، کمی تنبیه بشن. تو که دختر خوبی هستی. من، اول از همه تو را بیرون می آوردم.» خلاصه، قضیه با چرب زبانی معلم، و معذرت خواهی مادر تمام شد وختم به خیر شد! حالا بعد از بیست و چندسال از آن ماجرا که می گذرد، وقتی چهره معلم را به خاطر می آورم، نگران می شوم.

خیزم خوب بود؛ و احتمالاً این فاصله حدود یک متر و نیم را به راحتی می توانستم بپرم پایین. یکی از بچه ها دهان باز کرد تا سخنی بگوید، دیگر نشنیدم چه گفت. پریدم پایین و...

فقط وقتی به در مدرسه رسیدم، نگاهی به عقب کردم، دیدم بچه ها همه پشت پنجره جمع شده اند و در حال جیغ و فریاد هستند. نایستادم تا بدانم چه می گویند. مسیر یک ربعی مدرسه تا خانه را، آنچنان سریع دویدم که حتی پنج دقیقه هم نشد. به خانه که رسیدم، یادم افتاد دفتر وکتابم را در مدرسه جا گذاشته ام و فقط کیفم را آورده ام.

آن شب، به هیچ یک از اعضای خانواده چیزی نگفتم. فقط دلم مثل سیر و سرکه می جوشید. همه اش در فکر فردا و عاقبت کارم بودم فردا ظهر، مادر هر چه اصرار کرد گفتم که حالم خوب نیست و به مدرسه نمی روم. مادر، که از دیشب دیده بود بزغاله اش سر دماغ نیست، احتمالاً بو برده بود خبری شده، ولی به رویم نیاورد. تمام روز در این فکر بودم که آخر چه می شود و چطور باید با معلم روبرو می شدم. عصر آن روز، دختر دایی ام که با هم، هم مدرسه ای بودیم، برای مادرم پیغام آورد که، معلم شما را خواسته است. روز سوم به همراه مادرم به مدرسه رفتیم. بالاخره مجبور شده بودم ماجرا را تعریف کنم. من پشت در دفتر ایستادم و مادر داخل رفت. دستان کوچکم سرد سرد بود و قلب کوچکم، داغ داغ. طوری در سینه ام می تپید که گویی می خواهد از دهانم بیرون بیفتد. چند دقیقه ای در خوف ورجا - از وجود مادر - سپری کردم تا بالاخره در دفتر باز شد و معلم، در حالی که دفتر

چیزی برای امروز

دیه گو مارادونا، قهرمان فوتبال آرژانتین تا سال ها محبوب ترین چهره کشورهای آمریکای لاتین بود. بسیاری مارادونا را جانشین پله می دانستند و طرفداران او در هر کشوری، عکس او را به دیوارها چسبانده بودند. مارادونا کم کم به اندازه یک ستاره سینما مشهور شد و زندگی خصوصی اش هم برای مردم به نمایش درآمد. او بدجنسی هایی هم داشت. مثلاً در سال ۱۹۸۶ گلی که با دست به انگلیس زد، بسیاری را متعجب کرد، اما حتی این ناجوانمردی هم از محبوبیت او نکاست (مارادونا این گل را به نیروهای الهی نسبت داد و گفت دست خداوند به او کمک کرده است) اما مارادونا خیلی زود از خاطره ها پاک شد. استفاده از مواد مخدر و اعتیاد شدید به کوکایین او را طرف چند سال از قالب یک اسطوره و قهرمان پایین آورد و به آدمی معمولی بدل کرد. مارادونا در سال ۱۹۹۱ به اتهام استفاده از مواد مخدر مدتی از فوتبال کناره گرفت. در مسابقات ۱۹۹۴ هم وقتی معلوم شد از مواد مخدر استفاده کرده است، اجازه بازی کردن در میدان از او سلب شد. او مدتی مربی تیم آرژانتین شد، اما آنجا هم نتوانست دوام بیاورد و خیلی زود استعفا داد. این عکس را دو هفته پیش عکاس رویترز از مارادونا گرفته است. او خالکوبی چه گوارا را بر بازوی خود این سو و آن سو می برد، اما خودش دیگر قهرمان هیچ کس و هیچ جا نیست. بارها گفته می خواهد کوکایین را کنار بگذارد، اما دیگر کسی این دروغ تکراری را باور نمی کند. لعنتی استعداد عجیبی داشت، حیف...!

آگهی مزایده

نوبت دوم

کارخانه زغالشویی زرند وابسته به شرکت معادن زغال سنگ کرمان در نظر دارد ۲۰۰۰ تن زغال نرمه (با خاکسترحدود ۳۰-۲۵ و دانه بندی کمتر از یک میلیمتر) خود را از طریق مزایده عمومی به فروش برساند. لذا از متقاضیان محترم دعوت به عمل می آید ضمن واریز مبلغ ۵۰۰۰۰ ریال به جاری ۹۵۰۴۱ کارخانه زغالشویی نزد بانک ملی شعبه خیابان فلسطین زرند از تاریخ ۸۴/۱۰/۱۷ تا ۸۴/۱۱/۱ پایان وقت اداری ۸۴/۱۱/۱ برای دریافت اسناد و بازدید از محل به کارخانه زغالشویی مراجعه نمایند. بدیهی است کارخانه زغالشویی در رد یا قبول پیشنهادات مختار بوده و به پیشنهادات مبهم، مشروط و ناقص ترتیب اثر نخواهد داد. در ضمن هزینه درج دو نوبت آگهی بر عهده برنده مزایده می باشد.

تحویل اسناد تا تاریخ ۸۴/۱۱/۱۲
بازگشایی پاکتها ۸۴/۱۱/۱۵
تلفن تماس: ۰۳۴۲-۴۴۴۴۲۰۰

کارخانه زغالشویی زرند

۱۰۰۱

شرکت پروفیل جهان

تولیدکننده انواع قوطی، لوله، پروفیل آمادگی خود را برای کلیه سفارشات مقاطع مختلف قوطی، لوله، پروفیل صنعتی و ساختمانی از ضخامت ۱ میلیمتر تا ۷ میلیمتر به طولهای مختلف و از ۱ اینچ تا ۸ اینچ را اعلام می دارد.

تلفن تماس ۶۲-۸۸۹۸۱۱۵۹

آگهی مزایده

یک شرکت بزرگ تولیدی در نظر دارد املاک مشروحه زیر را از طریق مزایده عمومی به فروش برساند. متقاضیان خرید می توانند برای بازدید از املاک مورد نظر و کسب اطلاعات بیشتر از نحوه برگزاری مزایده از تاریخ ۸۴/۱۰/۱۴ لغایت ۸۴/۱۰/۲۱ به مدت هفت روز همه روزه از ساعت ۹ صبح الی ۱۶ با شماره تلفن ۸۸۷۸۷۲۹۳-۰۲۱ داخلی ۱۱۱ و ۹۱۲۵۳۸۱۰۴۴ دفتر فروش تماس حاصل نمایند.

نوع مالکیت	نشانی ملک	نوع ملک	متراژ متر مربع
سند مالکیت و سرقفلی	کرج، کلاک، خیابان احمدیه	انباری - تجاری	۲۵۱۵
سند مالکیت و سرقفلی	خرم آباد، خیابان علوی	انباری - تجاری	۸۰۵
سند مالکیت و سرقفلی	قزوین، کیلومتر ۴ جاده رشت	انباری - تجاری	۴۸۴۷